



به کوشش فاطمه زردشتی نی‌ریزی



محمدعلی جهانپنده (امید)

**دیگر تورا باور ندارم**  
دیگر برای سنگ‌هاست باور ندارم  
باور بکن، دیگر تورا باور ندارم  
هر چند دلگیرم از این دلدادگی‌ها  
دلبر نمی‌مانم، ولی دل بر ندارم  
وقتی به قول دوستان مارا براندی  
پر بر شد، با اینکه پال و پر ندارم  
ای آن که چشمان تو بام در جلال است  
من شاعرم، کاری به خیر و شر ندارم

از حوادث و اتفاقات که در کتاب نقل شده است، می‌داند که حزب، حقیقت و باورهای مردم را تحریف می‌کند. در ادامه کسی که وینستن از او می‌ترسید و همواره فکر می‌کرد او یک پلیس است یعنی جولیا وارد داستان می‌شود. جولیا رابطه‌ای مخفیانه با وینستن ایجاد می‌کند و آن‌ها بعد از آشنایی متوجه می‌شوند که هر دو از حزب متفر هستند و...

درست است که کتاب ۱۹۸۴ یک کتاب تخیلی محسوب می‌شود اما دنیای عجیب کتاب چندان هم غیر واقعی و دور از ذهن نیست.

جرج اورول کتاب ۱۹۸۴ را استادانه نوشته و موضوعات مختلف را بسیار زیبا به همدیگر وصل می‌کند. پیش‌بینی‌های اورول بسیار جسورانه است و نوشته‌های او در مورد دغدغه‌های فکری انسان، ترس، امید، وجه تاریک قدرت، جدال دروغ و حقیقت، و... بسیار دقیق هستند.

کتاب ۱۹۸۴ در شبکه کتابخوانی گودریدز توانسته است با رأی بیش از ۲ میلیون نفر امتیاز ۴/۱۵ از ۵ را کسب کند. متن زیر برگرفته از این کتاب است:

ما هم الان از زمان انقلاب و زمان قبل از آن چیزی نمی‌دانیم، تمام اسناد و مدارک و پرونده‌ها یا از میان رفته و یا محجوب است، تمام کتاب‌ها دوباره نویسی شده، تمام مجسمه‌ها، خیابان‌ها و ساختمان‌ها از نو نامگذاری شده و هر تاریخی تغییر یافته است و این وضع، همچنان هر روز به دنبال روز قبل و هر دقیقه به دنبال دقیقه ماقبل خود ادامه می‌یابد. تاریخ متوقف شده است و هیچ چیز جز زمان حال پایان ناپذیری که در آن همیشه حق با حزب است وجود ندارد.

### کافه کتاب



حزب، سه شعار معروف دارد که بر بدنه وزارت حقیقت حک شده است: جنگ صلح است، آزادی بردگی است، جهل قدرت است.

شخصیت اصلی کتاب ۱۹۸۴ وینستن اسمیت است که در وزارت حقیقت کار می‌کند. وینستن تنها زندگی می‌کند و باینکه کارمند حزب است از آن تنفر دارد و بنا بر یک سری

نویسنده: جورج اورول / مترجم: سیروس نورآبادی  
انتشارات: شورا فرین / تعداد صفحات: ۳۶۳  
کتاب ۱۹۸۴ در سال‌های اخیر به عنوان یک کتاب برجسته در محافل ادبی جهان مورد توجه بوده و نویسنده آن را در ردیف نویسندگان سرشناس ادبیات انگلیسی قرار داده است.

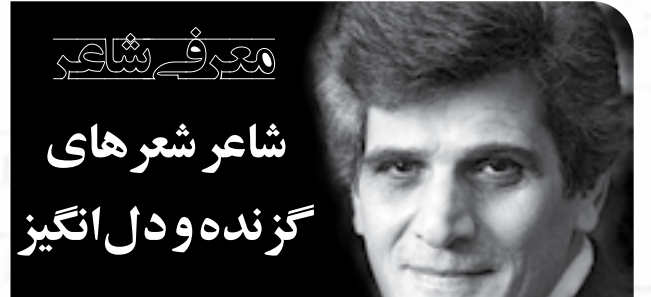
۱۹۸۴ یک رمان تخیلی است که در رد نظام‌های تمامیت‌خواه (توتالیتر) و کمونیسم نوشته شده است.

دنیای حیرت‌انگیز و ترسناکی که جرج اورول در رمان خود به تصویر کشیده از سه کشور بزرگ، مقتدر و بی‌رحم تشکیل شده که دائماً با همدیگر در حال جنگ هستند: اوشینیا، اوراسیا، ایستیشیا

دولت مرکزی اوشینیا یک دولت تمامیت‌خواه است که همه چیز را کنترل می‌کند و به شما می‌گوید که چه کاری انجام دهید، کجا حضور داشته باشید، با چه کسانی صحبت کنید، اوقات فراغت خود را چگونه سپری کنید، و به چه چیزی فکر کنید.

اگر از شما خلاقی سر بزند (شامل هرکاری که به نفع حزب نباشد) شما ناپدید خواهید شد، یا به اصطلاحی که در کتاب آمده است بخار می‌شوید. دیگر هیچ مدرکی از وجود شما در هیچ جایی وجود نخواهد داشت و حتی خاطرات شما از ذهن دیگران پاک خواهد شد.

در کشور اوشینیا مردم بیش از حد به کار گرفته می‌شوند، غذا به اندازه‌ی کافی نیست، آدم‌ها هویت ندارند، عشق و علاقه و احساس بین افراد ممنوع شده است، ساختمان‌ها به غیر از ساختمان‌های دولتی همه پوسیده و مخروبه هستند، موشک‌ها و خمپاره‌ها ناگهان منفرج می‌شوند و...



احمد مطر

زاده‌ی ۱۹۵۶ روستای التوموه در حومه شهر بصره، از شاعران مشهور عراقی که به خاطر شعرهای بسیار گزنده و طنزآمیز در مورد سران عرب، مشهور است.

از ۱۴ سالگی سرودن شعر را آغاز کرد. فضای غالب شعرهای آغازین او تحت تأثیر فضای حاکم بر شعر عرب، بیشتر عاشقانه و رمانتیک بود اما دیری نپایید که مسائل اجتماعی و تضاد بین توده‌ها و سلطه نظرها را به خود جلب کرد.

در سال ۱۹۸۶ به لندن مهاجرت کرد و از آن سال تا به حال ساکن لندن است. اشعار مطر بسیار زیبا و دل‌انگیز است و یکی از موضوعاتی که در اشعار او بسیار دیده می‌شود، انتقاد بسیار گزنده و گاه حتی نگاه بسیار تحقیرآمیز به سران کشورهای عربی است.

همسرش را گفت ساکت باش و به فرزندش گفت خفه شو صدایان پریشان می‌کنند اندیشه‌ام را یک کلمه هم به زبان نیاورد می‌خواهم در باره‌ی آزادی بیان بنویسم!

پدربم گفت در کشورهای عربی ابله است آن که باهوش باشد و فراسش را آشکار کند!

مانده است از شب پیش در خانه جای دزدی روی حصیر باقی ست از اون نوشته‌ای: که لعنت به حاکم شهر کز سایه‌ی سر او

پارس: (ترکی ۱۰) جانوری است شکاری و کوچک‌تر از پلنگ. (برهان). یوز. فهد. و شق. و پارس بدین معنی ترکی است. / لغت‌نامه دهخدا

پارس: قومی ایرانی که در روزگاران کهن در بخش جنوب غربی ایران ساکن شدند. / فرهنگ سخن

پارس: صدای سگ؛ عوعو. پارس کردن: عوعو کردن. / فرهنگ سخن

پس باتوجه به این مطلب، از انتشار مطالبی که هیچ منبع موثقی ندارند و هدف نویسندگان آن ایجاد جدایی و جلب توجه از راه نفرت‌پراکنی بین قومیت‌هاست، جداً خودداری کنید.

## زیبای قندپارسه

### پارس کردن یا پاس کردن؟

پارس: (۱) آواز سگ. بانگ سگ. علاای سگ. عوعو. هفیف. ععفف. و عوای. و عوع. و کوک. نوف. - پارس کردن: عوعو کردن سگ. نوفیدن. بانگ کردن سگ به شب چون غربی نزدیک شود. - مثال: سگ در خانه صاحبش پارس می‌کند؛ یعنی هر کس در خانه خوبش

پارس: (اسم) قومی آریایی‌نژاد که در زمان قدیم در پارس و عیلام سکنتی اختیار کرده و مرکب از چند قبیله بزرگ و چند قبیله صحرانشین بودند. / فرهنگ عمید  
پارس: (اسم) بانگ سگ در موقع حمله؛ عوعو. پارس کردن: (مصدر لازم) عوعو کردن سگ. / فرهنگ عمید

در برخی شبکه‌های اجتماعی زیاد نقل می‌شود که: «سگ پارس می‌کند» نادرست است و درست آن این است: «سگ پاس می‌کند»

و گفته می‌شود که این واژه برای تحقیر ایرانیان رایج شده است. و اما اصل ماجرا...

واژه‌ها معانی مختلفی دارند. تقریباً نمی‌توانیم واژه‌ای پیدا کنیم که فقط در یک معنی به کار برود. «پارس» هم از همین دست کلمه‌هاست. وقتی به فرهنگ لغات بنگریم، ذیل این واژه چنین آمده است:



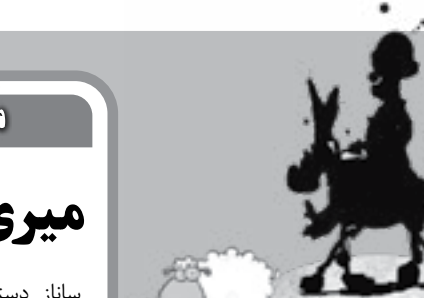
ماجرای من و بی‌بی

**میری یا با خاک‌ناز جمعت کنم؟**  
... دختر میگی یا...  
... که ساناز لب گشود...  
... بی‌بی از خدا که پنهنون نیس، از شمام پنهنون نیباشه ما اصلاً تفاهم نداریم باهم.  
... بی‌بی نگاهش کرد.  
... چون بکن بوگو چیطوری؟  
... همین دیگه بی‌بی، بنی هیچ نقطه مشترکی نداریم باهم.  
... چیطوری بگم؟ مثلاً من میگم اسم گریه‌مون رو بذاریم ملوس، اون میگه بذاریم شانی. من میگم دیوارای خونه رو لیمویی کنیم اون میگه سفید. من میگم تو خورش سبزی لیمو امانی نریزم، بابی میگه بریز. و الا ای سر تلویزیون که دیگه هیچی، من میگم بزن هالیت، اون میخواد برا شیشصدمین بار جومونگ بزن دره!  
... ساناز با تعجب نگاه می‌کرد و بعد به بی‌بی انداخت...  
... آخه بی‌بی چون به بابی میاد دست بزن داشته باشه؟ خدای میاد بهش؟ نه بی‌بی، پای خدای در میونه! والا تاحالا به بارم رو من دس بلند نکرده!  
... بی‌بی نفس عمیقی کشید...  
... و ووی کچلم کردی سانازو، خو بوگو نپه چه مرگته. میگی ای آدم، آدم زندگی نیس ماخام ازش طلاق بگیرم؟  
... ساناز آه‌سوزناکی کشید...  
... گفتم که بی‌بی دلم خونه...  
... بی‌بی چپ‌چپ نگاهش کرد...



ویژه طنز نی‌ریزان فارس

ساناز دستش را گذاشت روی گلویش و گفت:  
... دقیقاً به اینجام رسیده بی‌بی، اینجا... هر چی فک می‌کنم دیگه نمی‌تونم بابی رو تحمل کنم...  
... به مامان بابام گفتم، گفتم این زندگی، دیگه برا من زندگی نیست... چقد بسوزم و بسازم و دم زنم؟ تا کی؟ تا کجا؟ به اونام گفتم، گفتم فقط فقط طلاق!  
... بی‌بی دست ساناز را گرفت و او را نشاندار خودش...  
... بیشین کولی‌بازی درنیار بینم ساناز. بیشین بینم دپه چیطو شده به امید خدا؟ والا ای بابک شووژ تو که من دیدمش به نظر پسر بدی تیا! ساناز تکانی به خودش داد...  
... همینو بگو بی‌بی جان، همینو بگو... همه گول همین ظاهر مظلومش رو میخورن. دیو دوسریه برا خودش، همینه که به هرکی میگم باورش نمیشه بابی خون منو کرده توشیشه...  
... بی‌بی دودیت توی حرفش...  
... الو بیگیری دختر، تو خو نیگی چیطو شده.  
... و بعد بدون اینکه ساناز حرفی بزند به آرامی گفت:  
... معناده؟  
... ساناز با تعجب بی‌بی را رانداز کرد...  
... نه بی‌بی، معناده کجا بود؟ بابی حتی به نخ سیگارم نمی‌کشه.  
... بی‌بی سری تکان داد...



کارتون محمدحسینی

**شهرت**  
لنگ‌لنگان می‌روم من با خر خود شاد شاد می‌زنم می‌حرف حق را، هرچه بادا، هرچه بادا سال هفتم / شماره: ۳۲۱ قیمت: ۲۰۰۰ قرون



عمه سهیلا

**امروز روز من است!!**  
هنوز نیم ساعتی چرت زنده بودم که یادم آمد «امروز روز من است». پس بلند شدم و رفتم سراغ چرخ خیاطی تا لباسی را که مدنظرم می‌خواستم برای خودم بدوزم تمامش کنم که دیدم پارچه مشتری روی میز جا خوش کرده. انگار داشت التماس می‌کرد که «تو را به خدا مرا بدوز. صاحبم باردار بوده و الان مطمئناً بی‌بار شده ولی من هنوز دوخته نشده‌ام»  
... بی‌دریغ کار را شروع کردم و ساعتی بعد لباس اتو کشیده با سلام و صلوات آماده‌شدم. تقریباً دیگر بعد از ظهر شده بود که به حیاط سری زدم. همینطور که گله را تماشا می‌کردم شعاع دیدم به سمت ماشین متمرکز شد که گویی از جنگ برگشته بود.  
چند وقتی بود که رنگ آب به خودش ندیده بود. از کیفی هم‌رنگ آسفالت شده بود. دلم برایش سوخت. وقت نمی‌کردم او را کارواش ببرم.  
پس شلنگ آب را برداشتم و از کف پوشها گرفته تا خود ماشین را تمیز کردم.  
البته مثل روز اولش نشد چون روزگاری را گذرانده بود.  
حالا نوبت حیاط بود که بعد از